

جلد دوم:

تهران ۹۴۱۳

# افسانه‌ها

گروه نویسندگان



نامزدهای نهایی  
جایزه افسانه‌ها

## تهران ۹۴۱۳

■ مهسا تکاپومنش بقایی

(اثر برگزیده)

از چشمی ماسک سیاه ضد گازش نگاهم می‌کند. بی‌توجه به اطراف از خیابان ولیعصر رد می‌شود. به طرف من می‌آید. ماسکش خرطوم کوتاه و مگس‌مانندی دارد. لباس سیاه و نایلونی ضد گاز شیمیایی‌اش با ماسکش جور است. بچه‌ها به هم نشانش می‌دهند. سرها به سمتش برمی‌گردند. از سر راهش کنار می‌روند و راهی بین ما ایجاد می‌کنند. سرم را به علامت نفی تکان می‌دهم. جلوتر نیا. می‌ایستد. باد میان ما گردوخاک می‌کند. مدت‌هاست که همه درمقابل آلودگی‌های محیط واکنش شده‌اند. مدت‌هاست که کسی در تهران ماسک سیاه ضد گاز شیمیایی نمی‌زند.

آخرین بار ماسک سیاه ضد گاز شیمیایی را روی صورت بابابزرگ دیده بودم. شاید شش‌ساله بودم؛ شاید هم کمتر. چشمان خاکستری و ابروهای سفید کلفتش را در خیال می‌بینم.

صدای بم و بلند فیلترشده‌اش که از پشت ماسک چندان مفهوم نبود هنوز در گوشم می‌پیچد: «اجازه نمی‌دم کسی توی ژن‌هام دست بیره؛ به‌خصوص ایران‌خودرو،